

ساختار نظام قضایی عصر صفوی

سیده محمد حسینی*

استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشکده الهیات دانشگاه تهران

احمد رضوانی مفرد

استادیار گروه الهیات دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه بوعلی سینا

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۳/۱۲ - تاریخ تصویب: ۱۳۸۷/۲/۱۶)

چکیده:

حکومت صفویه (۹۰۷-۱۱۳۵/۱۵۰۱-۱۷۲۳) نخستین حکومت مستقل ایرانی است که مذهب تشیع را به عنوان مذهب و نظام حقوقی رسمی کشور برگزید. در عصر صفویه، نظام قضایی ایران به دو بخش متمایز شرعی و عرفی تفکیک شد. محاکم عرف زیر نظر دیوان بیگی و محاکم شرعی تحت زعامت صدر اداره می‌شد. رسیدگی به چهار جرم قتل، تجاوز به ناموس، کور کردن و شکستن دندان که «احداث اربعه» نامیده می‌شدند، در صلاحیت دیوان بیگی بود. و مباحث مربوط به حقوق خصوصی در حیطه اقتدار صدر بود. درک صحیح نظام قضایی معاصر، مستلزم آگاهی از سیر تطور آن در گذشته است. در این نوشتار، سعی می‌شود این آگاهی در خصوص عصر صفویه ارائه گردد.

واژگان کلیدی:

نظام قضایی، شرع، عرف، صفویه، قضاوت.

طرح مسأله

تاریخ حقوق که به بررسی قواعد و قوانین و سازمانها و نهادهای حقوقی قرون گذشته می‌پردازد، بخشی مهم از تاریخ تمدن است. آگاهی از سیر تطور و تکامل تمدن بشری مستلزم درک درست نهادهای حقوقی اعصار گذشته است (امین، ۱۳۸۲، ص ۲۰). از این اهمیت ویژه که بگذریم، فهم قواعد حقوق معاصر مستلزم آن است که ریشه اصلی آنها به همراه تغییراتی که در طول تاریخ پیدا کرده است، دانسته شود (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ص ۸۰-۸۱). با عنایت به دو نکته فوق، مطالعه و بررسی نظام حقوقی حکومت های گذشته، برای فهم سیر تکامل تمدن بشری به طور عام و جهت درک نظام حقوقی معاصر به طور خاص، امری لازم و ضروری است. امری که تاکنون چندان نظر اندیشمندان را به خود معطوف نداشته و مهجور مانده است. در همین جهت، مطالعه و بررسی نظام حقوقی عصر صفوی اهمیتی مضاعف دارد؛ زیرا از یک سو به گفته محققان، ایران معاصر بر همان پایه‌هایی استوار است که در عصر صفویه بنا نهاده شده است (جعفریان، ۱۳۷۹، ص ۱۳/۱). از سوی دیگر، فقه امامیه که اهمیتی ویژه در نظام حقوقی معاصر دارد، از دوره صفویه به عنوان مبنای نظام حقوقی ایران، مجال بالندگی و گسترش یافته است. در این نوشتار سعی شده بر پایه منابع موجود، تصویری از مختصات نظام قضائی عصر صفوی ارائه شود.

نظام قضائی

هرگونه تشکل اجتماعی به حداقلی از قانون‌مندی نیاز دارد. نظام حقوقی، مجموعه قواعدی است که بر اشخاص از آن جهت که در اجتماع هستند حکومت می‌کند (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ص ۱۳). برای قواعد حقوقی اوصافی بر شمرده‌اند. این اوصاف عبارتند از: کلیت، الزام‌آور بودن و ضمانت اجرا (همان، ص ۵۴). عنصر کلیت و الزام‌آوری ناظر به مرحله تشریح و وضع قانون است؛ در حالی که عنصر ضمانت اجرا از مقوله دادرسی و داوری است (امین، ۱۳۸۲، ص ۲۰-۲۱). بدین ترتیب در هر نظام حقوقی پس از قوانین موجد حق، قوانینی لازم است تا با ضمانت اجرای قوانین ماهوی زمینه‌ساز اجرای قانون و برقراری نظم و عدالت باشد. عنوان نظام قضایی معرف اینگونه قوانین و نهادهای اجرائی مربوط به آنهاست. باید افزود سازمان قضایی در حقیقت مبین روشهای اجرای عدالت می‌باشد و از آنجا که این روشها دستاورد خرد و تجربه انسانهاست، پیوسته رو به تکامل و تحول است. به عبارت دیگر تحول، جزء لاینفک نظام قضایی است.

شرع و عرف

شرع در معنای نخست خود عبارت از احکامی بود که در نصوص دینی (کتاب و سنت) از سوی خداوند معین شده بود. اما ضرورت دست یافتن به تفسیری از نصوص زمینه‌پدایی علم فقه را پدید آورد که وظیفه آن استنباط حکم شرعی از ادله معتبر است (پاکتچی، ۱۳۸۰، ص ۶۲۳؛ جناتی، ۱۳۷۴، ص ۷-۹). دین اسلام در کنار توجه به مسائل عبادی، توجهی خاص به تنظیم روابط اجتماعی داشته است. از این رو بخشی گسترده از فقه اسلامی به تنظیم روابط اجتماعی و آنچه امروزه مباحث حقوقی نام گرفته، اختصاص یافته است. گفتنی است که احکام حقوقی اسلام عمدتاً، امضای احکام عرفی موجود بوده و تنها در مواردی چون بیع ربوی و غرری با اصلاح یا نسخ قوانین پیشین، مقرراتی جدید تشریح شده است (محقق داماد، ۱۳۷۹، ص ۳۴-۳۵). بدیهی است در این بخش از احکام اسلامی، تحولات مناسبات اجتماعی، قوانینی متناسب را می‌طلبد. از این رو، فقیهان به مدد اجتهاد به عنوان کوششی برای تحلیل مسائل جدید و تطبیق آن با فقه، همواره سعی کرده‌اند تا احکامی متناسب با این تحولات، استنباط کنند. در حقیقت، اجتهاد تلاشی است در این راستا که تحولات زندگی اجتماعی مسلمین به گونه‌ای سامان داده شود که مجموعه آن با کتاب و سنت موافق باشد. احکام قضایی اسلام نیز از آن جهت که مبین روشهای اجرای عدالت در جامعه هستند، هماهنگ با تحولات جامعه و در جهت پاسخگویی به نیازهای آن در تغییر بوده‌اند (محقق داماد، ۱۳۷۷، ص ۱۶-۵۱).

عرف «قاعده‌ای است که به تدریج و خود به خود، میان همه مردم یا گروهی از آنان به عنوان قاعده‌ای الزام‌آور مرسوم شده است» (کاتوزیان، ۱۳۷۸، ص ۱۷۸). در اسلام گاه عرف به صورت عامل مستقل به عنوان منبع شناخت حکم شرعی شناخته می‌شود و گاه به عنوان ابزاری در تفسیر نصوص مورد استفاده قرار می‌گیرد (جبار گلباغی، ۱۳۷۸، ص ۱۸۳). در تقسیم‌بندی نظامهای حقوقی، حقوقی که مبتنی بر عرف باشد، حقوق عرفی نامیده می‌شود که از آن با عنوان حقوق غیر مدون نیز یاد می‌کنند. برخی با توجه به منشأ نظامهای حقوقی، نظامی که دارای منشأ الهی بوده و مبتنی بر وحی باشد را نظام حقوق الهی نامیده و در مقابل حقوق مبتنی بر اعتبارات عرفی را حقوق عرفی می‌نامند. تعبیر شرع و عرف و تقسیم محاکم عرفی و شرعی در راستای این تعریف است (جبار گلباغی، ۱۳۸۷، ص ۱۴۲-۱۴۳؛ حجاریان، ۱۳۸۰، ص ۷۸-۷۹).

محاکم شرعی و عرفی

تفکیک محاکم شرعی و عرفی از قبل از اسلام در ایران پیشینه دارد. در عصر ساسانیان، دادگاههای شرعی زیر نظر یک نفر روحانی (موید) به تمامی جرایم ارتكابی ضد دین رسیدگی می‌کرد. همچنین رسیدگی به تمامی دعاوی مدنی، دعاوی مربوط به اموال آتشکده‌ها،

ازدواج، جهیزیه، پسرخواندگی، ارث و اجرای آزمایش یزدانی در صلاحیت محاکم شرعی بود. دادگاههای عرفی در برابر دادگاههای شرعی به مسائل سیاسی، نظامی، کیفری و آنچه جنبه عمومی و امنیتی داشت، رسیدگی می‌کردند (زرنگ، ۱۳۸۱، ص ۶۱-۶۲؛ ساکت، ۱۳۸۲، ص ۵۱-۵۲). تفکیک امور شرعی و عرفی در نظام قضایی، در سطحی گسترده‌تر و با تمایز تشکیلات دیوانی از عهد صفویه دیده می‌شود. بنا به گفته محققان «از روزگار مغول که بگذریم در هیچ دوره‌ای مانند صفویان، جدایی میان شرع و عرف نمایان‌تر نبوده است» (ساکت، ۱۳۸۲، ص ۱۸۵). قضاوت در محاکم عرفی عمدتاً مبتنی بر دستورها، فرامین قضایی زمامداران و آداب و رسوم حاکم بود. دستورات و فرامین صادره از سوی پادشاه به مرور زمان نوعی قاعده عرفی را بوجود می‌آورد که در محاکم عرفی مورد استناد قرار می‌گرفت. نیروی الزام‌آور این قواعد به نفوذ و اقتدار صادرکنندگان آن بستگی داشت و برای شناخت این قواعد و قوه الزام‌آور آن هیچ معیاری وجود نداشت (آخوندی، ۱۳۷۴، ص ۹۲-۹۳؛ زرنگ، ۱۳۸۲، ص ۹۵). در محاکم شرعی، محاکمات مدنی و حقوق خصوصی به استثناء مواردی همچون تقسیم آب زراعی یا روابط مالک و مستأجر که مقررات سنتی حاکم بود، قضاوت، براساس فقه امامیه و با اجتهاد فقیهان انجام می‌گرفت (امین، ۱۳۸۲، ص ۳۳۴). در خصوص قوانین حاکم بر نظام قضایی، گفتنی است در این دوره حرکتی قابل ملاحظه در جهت ارائه مجموعه‌های مدون قانونی، نظیر آنچه در عهد مغول معمول بود صورت نگرفته است (صالح، ۱۳۸۳، ص ۱۷۳-۹؛ محیط طباطبایی، ۱۳۵۱، ص ۱۹۷-۲۰). با وجود این، آئین شاه طهماسب به عنوان اقدامی در این زمینه ارزیابی شده است (دانش پژوه، ۱۳۵۱، ص ۱۲۸). (برای متن آئین شاه طهماسب نک: مجله بررسی‌های تاریخی، ش ۳۸، سال هفتم، ۱۳۵۱، ۱۲۱-۱۴۲). در همین راستا و در جانب محاکم شرعی، رساله جامع عباسی نیز قابل ذکر است. این رساله به دستور شاه عباس جهت ارائه احکام فقهی (نظیر کتب توضیح المسائل روزگار ما) در قالب عباراتی ساده و روان بوسیله شیخ بهائی نگارش یافت (ابی صعب، ۲۰۰۴، ص ۵۸).

مقامات قضائی

الف. مقامات اصلی

۱- شاه: شاه در رأس سازمان قضایی عصر صفوی قرار داشت. علاوه بر اینکه رؤسای محاکم شرعی و عرفی را منصوب می‌کرد، می‌توانست آراء صادره از سوی این محاکم را نقض کند (امین، ۱۳۸۲، ص ۳۴۴). همچنین شاه صلاحیت ذاتی برای رسیدگی به جرائمی نظیر اهانت به سلطنت و سوء قصد نسبت به پادشاه را دارا بود. در این‌گونه موارد، شاه شخصاً و بدون دخالت دیگر مقامات، اقدام به رسیدگی و صدور حکم می‌کرد (سانسون، ۱۳۴۶، ص ۲۱۰). صدور و اجرای حکم اعدام نیز از جمله اختیارات اختصاصی شاه بود، از این رو وقوع قتل در سراسر

مملکت را به استحضار شاه می‌رساندند (فلور، ۱۳۸۱، ص ۳۷). اغلب دیوان بیگی یا یکی دیگر از امرا به نمایندگی از سوی شاه در مراسم اعدام شرکت می‌جست (سانسون، ۱۳۴۶، ص ۲۱۶-۲۱۷). تظلم و دادخواهی مستقیم از پادشاه از شیوه‌های رایج عصر صفوی بود. اما تا زمان شاه اسماعیل دوم نهادی خاص برای تظلم وجود نداشت و در مواقعی که پادشاه برای شکار یا سفر از قصر خارج می‌شد؛ معمولاً مردم سعی می‌کردند خود را به او برسانند و شکایات خود را که شامل شکایت از مأموران دولتی نیز می‌شد، تسلیم وی کنند (امین، ۱۳۸۲، ص ۳۴۲؛ رهبورن، ۱۳۸۳، ص ۹۸). نخستین بار در روزگار صفوی شاه اسماعیل دوم، برای ساماندهی رسیدگی به شکایت مردمی، دستور داد محکمه‌ای ویژه برای رسیدگی به شکایات مالیاتی و اداری تشکیل شود. این دادگاه ویژه در مسائل جزایی به طور مستقل حکم صادر می‌کرد و مسائل مهم‌تر را به استحضار پادشاه می‌رسانید (هینس، ۱۳۸۱، ص ۱۱۱)، شاه عباس اول نیز در سال ۱۰۱۹، دستور داد عریضه‌های مردمی در حضور صدر به دیوان بیگی تحویل شود (فلور، ۱۳۸۱، ص ۲۵؛ رهبورن، ۱۳۸۳، ص ۱۰۰). به استناد دستور الملوک، وزیر اعظم موظف بود که هر روز به کشیکخانه (نگهبانی) درب دولتخانه (قصر) آمده، خلائق مطالب خود را به او عرض کنند. آنگاه آنچه را خود می‌توانست حل و فصل کنند، رسیدگی می‌کرد و آنچه را به اظهار نظر پادشاه نیاز داشت به محضرش تقدیم می‌کرد (میرزافیعا، ۱۳۸۵، ص ۱۸۸). در خصوص عملکرد قضایی پادشاهان صفوی، گفتنی است که رویه یکسان وجود نداشته است. در برخی از دوره‌ها شاه شخصاً به قضاوت و دادرسی می‌نشست در حالی که در دوره‌های دیگر شاه از مباشرت در امر قضاوت پرهیز می‌کرد (فلور، ۱۳۸۱، ص ۲۵-۲۶). به گفته سیوری شاه عباس دوم هفته‌ای سه روز در دیوان عدالت می‌نشست و به دادخواست‌های نظامیان و غیرنظامیان رسیدگی می‌کرد و دو روز دیگر را صرف شنیدن تظلمات مردم نقاط مختلف می‌کرد (سیوری، ۱۳۸۲، ص ۲۲۹).

۲- دیوان بیگی: دیوان بیگی، دومین مقام قضایی کشور بود و ریاست محاکم عرفی و جزایی با وی بود. مقام دیوان بیگی ابتدا برای همکاری با صدر در رسیدگی به احداث اربعه ایجاد شد، اما به تدریج حوزه اقتدارش افزایش یافت به گونه‌ای که در اواخر دوره صفویه به مرجع نهایی قضایی تبدیل شد و فقط شاه می‌توانست مانع اجرای دستورات وی شود (محیط طباطبائی، ۱۳۵۱، ص ۲۳؛ ساکت، ۱۳۸۲، ص ۱۸۸). صلاحیت دیوان بیگی در ابتدا رسیدگی به احداث اربعه (قتل، تجاوز به ناموس، کورکردن چشم و شکستن دندان) را شامل می‌شد. اما در نهایت شامل امور زیر شد: «رسیدگی به تمامی جنایاتی که در سراسر ایران اتفاق می‌افتاد. اجرای تمامی احکام قضایی که محکوم، به رضای خاطر حاضر به انجام آن نمی‌شد. گرفتن شکایات مردم از مأموران دولتی و ارجاع آن به مراجع اختصاصی؛ رساندن شکایات مردمی خطاب به پادشاه و علیه والیان و بیگلربیگیان و امیران و مقربان و بستگان خاندان سلطنت» (امین، ۱۳۸۲، ص ۳۴۲).

همچنین احکام صادره بوسیله حکام ایالات نیز نزد دیوان‌بیبگی قابل استیناف بود (فلور، ۱۳۸۱، ص ۳۳). شیوه رسیدگی دیوان‌بیبگی به این شکل بود که وی چهار روز هفته را به اتفاق صدور در کشیک‌خانه حاضر می‌شد و به احداث اربعه رسیدگی می‌کرد. دو روز دیگر را در منزل خود به رسیدگی دعاوی عرفی اختصاص می‌داد (میرزا رفیعا، ۱۳۸۵، ص ۱۹۸-۱۹۹؛ میرزا سمیعا، ۱۳۷۸، ص ۱۲-۱۳). در رسیدگی به احداث اربعه، دیوان‌بیبگی موظف بود جرایم مزبور را با حضور صدر مورد رسیدگی قرار دهد. به نحوی که صدر ابتدا حکم خود را بر مبنای احکام شرعی صادر می‌کرد و دیوان‌بیبگی، نظارت و تنفیذ رأی صادره را بر عهده داشت. ولی تصمیم قاطع بیشتر به نفوذ و قدرت شخصی هر یک از آنان (صدر و دیوان‌بیبگی) بستگی داشت (محیط طباطبائی، ۱۳۵۱، ص ۲۲؛ مینورسکی، ۱۳۷۸، ص ۹۲). گفتنی است در جرایم مزبور، بازجویی مقدماتی در خصوص تجاوز به ناموس و شکستن دندان و کور کردن وسیله خود دیوان‌بیبگی و بدون حضور صدر انجام می‌شد. اما در مورد قتل، غسل‌باشی، حسب دستور دیوان‌بیبگی، تحقیقاتی را برای کشف علت مرگ روی جسد انجام می‌داد و نتیجه آن را به او اطلاع می‌داد (میرزا رفیعا، ۱۳۸۵، ص ۱۷۴). در رسیدگی به جرایم، هرگاه جرم در حوالی شهر که مسافت آن بیش از ده دوازده فرسخ نبوده، واقع می‌شد دیوان‌بیبگی به یکی از زیردستاش دستور می‌داد که با یک تعلیقه بیاضی (احضاریه) طرفین را احضار و موضوع را بررسی کند. در مواقعی که محل وقوع جرم خیلی دور بود، شیوه رسیدگی به این ترتیب بود که اگر موضوع مربوط به قتل می‌شد، شاکی وجه التزامی به مبلغ ۵ تومان می‌پرداخت. در این صورت یکی از قورچیان آجرلو (گروهی از سپاهیان) را برای رسیدگی به محل وقوع جرم اعزام می‌کرد. گفتنی است حق انحصاری بازپرسی قتل از آن قورچیان آجرلو بود (میرزا سمیعا، ۱۳۷۸، ص ۱۲-۱۳؛ میرزا رفیعا، ۱۳۸۵، ص ۱۹۸-۱۹۹). هرگاه یکی از طرفین دعوا از افراد نظامی یا کارمندان دولت بود، دیوان‌بیبگی بی‌آنکه اقدامی برای رسیدگی انجام دهد، موضوع را به فرمانده یا مقام ما فوق ایشان ارجاع می‌داد (میرزا رفیعا، ۱۳۸۵، ص ۱۹۹؛ میرزا سمیعا، ۱۳۸۷، ص ۱۳). معمولاً وزیر اعظم به شکایت مردم از بیگلربیگیان، حکام و سلاطین محل رسیدگی می‌کرد. اما در مواقعی که مردم در این امور به دیوان‌بیبگی مراجعه می‌کردند، وی موظف بود شکایات ایشان را به پادشاه تسلیم کنید (میرزا رفیعا، ۱۳۸۵، ص ۱۹۹؛ میرزا سمیعا، ۱۳۸۷، ص ۱۳). منشی دادگاه دیوان‌بیبگی، وزیر دیوان نام داشت. در مواقعی که دیوان‌بیبگی به دادرسی می‌پرداخت، تصمیمات وی بوسیله وزیر دیوان یادداشت می‌شد. همچنین وزیر دیوان موظف بود فهرستی از وجه التزامها را تهیه کرده و به قسمت ضابطه (بودجه) ارائه کند (میرزا رفیعا، ۱۳۸۵، ص ۵۹). ابلاغ احضاریه‌های صادره از سوی دیوان‌بیبگی، نیز وظیفه پروانچی بود (میرزا رفیعا، ۱۳۸۵، ص ۲۷۸). یساولان هم نیروهایی بودند که تحت امر دیوان‌بیبگی به عنوان ضابط، انجام وظیفه می‌کردند. یساولان به دو گروه همیشه کشیک و سفری تقسیم می‌شدند. یساولان همیشه کشیک،

شبانه‌روزی در دولتنخانه حاضر بوده و به دستور دیوان‌بیگی به بازجویی و احضار می‌پرداختند (میرزا رفیعا، ۱۳۸۵، ص ۲۶۳). رأی صادره بوسیله دیوان‌بیگی «حکم» نامیده می‌شد که بر آن عبارت «حکم جهان مطاع شد» نوشته می‌شد (مینورسکی، ۱۳۷۸، ص ۲۷۰). همچنین اصطلاح «پروانچه» نیز می‌توانست معرف رأی دیوان‌بیگی باشد (سمسار، ۱۳۴۷، ص ۱۴۷).

۳- صدر: در عصر صفوی، صدر به عنوان مقامی مذهبی از سوی پادشاه به ریاست محاکم شرعی منصوب می‌شد. مقام صدارت در دولتهای تیموری و ترکمن نیز وجود داشت اما ویژگی این منصب در عصر صفوی این بود که صدر برگزیده‌ای سیاسی محسوب می‌شد (سیوری، ۱۳۸۴، ص ۲۹؛ ۱۳۸۲، ص ۲۳۳). گرچه منصب صدارت از روزهای نخست دوره صفوی تا آخر این دوره رسمیت خود را حفظ کرد؛ اما واقعیت آن است که گستره نفوذ و اقتدار این منصب در طول دوره صفوی، با تحولاتی همراه بوده است، این تحولات صرف‌نظر از تأثیر شرایط اداری، بستگی به اقتدار عالمی که داشت به این منصب برگزیده می‌شد. لذا در مواقعی که صدر از فقیهان برجسته بود، از قدرت بیشتر برخوردار بود (صفت گل، ۱۳۸۱، ص ۴۳؛ جعفریان، ۱۳۷۹، ص ۱۹۷). مهم‌ترین وظایف منصب صدارت، اداره موقوفات و نظارت قضایی بود (جعفریان، ۱۳۷۹، ص ۲۰۱). تعیین حکام شرع، مباشران اوقاف تفویضی (عمومی)، ریش‌سفیدی جمیع سادات و علما و مدرسان و شیخ‌الاسلامان، پیش‌نمازان، قضات، متولیان، حفاظ، سایر خدمه مزارات و مدارس و مساجد و بقاع الخیر و وزرای اوقاف و نظار و مستوفیان و سایر عمده سرکار موقوفات و محرران و غسالان و حفاران با صدر بود. همچنین احداث اربعه با حضور صدر رسیدگی می‌شد (میرزا سمیعا، ۱۳۷۸، ص ۲۹). مقام صدارت به دو نفر اختصاص داشت صدر خاصه و صدر عامه (ممالک). این دو مقام از حیث صلاحیت ذاتی و دائره وظائف یکسان بودند اما قلمرو سرزمینی‌شان متفاوت بود. صدر خاصه وظائف خود را در قلمرو ولایات خاصه شاهی انجام می‌داد. سایر ولایات در قلمرو اختیارات صدر عامه (ممالک) بود (میرزا رفیعا، ۱۳۸۵، ص ۱۷۳-۱۷۵، میراحمدی، ۱۳۶۳، ص ۶۳). گاه اتفاق می‌افتاد که یک نفر جامع هر دو مقام صدر عامه و خاصه می‌شد. اما بیشتر اوقات، تصدی آنها از هم جدا بود (محیط طباطبائی، ۱۳۵۱، ص ۲۳). صدر خاصه روز شنبه و یکشنبه، صدر عامه روز چهارشنبه و پنجشنبه در کشیکخانه حاضر می‌شدند تا به همراهی دیوان‌بیگی به احداث اربعه رسیدگی کنند (میرزا رفیعا، ۱۳۸۵، ص ۱۷۴؛ میرزا سمیعا، ۱۳۷۸، ص ۲). علاوه بر این، هر کدام از صدرها، دادگاهی جداگانه و با صلاحیتی یکسان داشتند که در آن به دعاوی مدنی رسیدگی می‌کردند. تجدیدنظر در احکام صدور با دیوان بیگی بود. امور شرعی شاه منحصراً در تصدی صدر خاصه بود و صدر عامه در آن دخالتی نداشت. صدر خاصه و عامه در شهرهای قلمرو خود، نایبانی داشتند که کارهای مربوط به صدر (به جز تعیین قضات) را انجام می‌داده‌اند (ساکت، ۱۳۸۲، ص ۵۹۰-۵۹۱). باید افزود از آن جهت که منصب صدارت، منصبی

شرعی به حساب می‌آمد همواره فقیهان را به این منصب می‌گمادند (برای فهرستی از صدور، نک: فلور، ۱۳۸۱، ص ۱۱۵-۱۱۹). حکمی که بوسیله صدر صادر می‌شد، «مثال» نام داشت. مثال برگه‌ای دو رویه بود که در یک روی آن رأی قضایی صدر نگاشته می‌شد و در روی دیگر آن، فرمان شاه در تنفیذ و ابرام آن نوشته می‌شد. هرگاه تصمیم قضایی صدر به ارجاع دادخواست یا شکایت وارده به دیگر مقامات منتهی می‌شد، صدر حکمی صادر می‌کرد که خطاب نام داشت. خطاب در بالای عریضه نوشته و با جمله «خطاب عالی شد» شروع می‌شد (مدرسی طباطبائی، ۱۳۵۳، ص ۳۲-۳۳).

ب. سایر مقامات

۱- **ملاباشی:** منصب ملاباشی از مناصب سالهای پایانی فرمانروایی صفویان به شمار می‌رود (صفت‌گل، ۱۳۸۱، ص ۴۰۸). این منصب قبل از صفویه وجود نداشته و در سالهای پایانی عصر صفوی ایجاد شده است. تذکره و دستورالملوک این منصب را بالاترین منصب روحانی دانسته‌اند (میرزا رفیعا، ۱۳۸۵، ص ۱۷۳؛ میرزا سمیعا، ۱۳۷۸، ص ۱). در بیان کارکرد این منصب، دستورالملوک، چنین توضیح می‌دهد: «موافق دستور و قاعده علمای سابقه، سوای استدعای وظیفه به جهت طلبه علوم و ارباب استحقاق و رفع جبر و تعدی از مظلومین و شفاعت مقصرین و محبوسین و تحقیق مسائل شرعی و تفهیم و تعلیم ادعیه مأثوره و امر به معروف و نهی از منکر و داد و ستد وجوهات حلال به هیچ وجه به شغل دیگر نمی‌پرداخت» (میرزا رفیعا، ۱۳۸۵، ص ۱۷۳). به نظر می‌رسد منصب ملاباشی منصبی جدید نبوده است، بلکه این منصب را می‌توان استمرار منصب شیخ الاسلامی که در گذشته وجود داشته و نتیجه تبدیل آن به شمار آورد (ساکت، ۱۳۸۲، ص ۵۹۷-۵۹۸).

۲- **شیخ الاسلام:** منصب شیخ الاسلامی از مناصب مهم عصر صفوی به شمار می‌رود که سابقه آن مربوط به دوران قبل از صفویه است (جعفریان، ۱۳۷۹، ص ۲۰۹). شیخ الاسلام، و قاضی به انجام امور قضایی مشغول بودند (ساکت، ۱۳۸۲، ص ۵۷۵). منصب شیخ الاسلامی همانند منصب صدر در طول دوره صفویه با تحولاتی روبرو بوده است. این منصب در دوره طهماسب اول با تصدی محقق کرکی و در دوره سلطان حسین با حضور علامه مجلسی از اهمیتی والا برخوردار شد. شاه طهماسب با انتصاب محقق کرکی به منصب شیخ الاسلامی تمام اختیارات مربوط به امور شرعی و حتی عرفی و عزل و نصب قضات و حکام را به وی سپرد (جعفریان، ۱۳۷۹، ص ۲۱۱؛ میراحمدی، ۱۳۶۳، ص ۶۴). نقش شیخ الاسلام در سازمان قضایی بنا به گزارش دستورالملوک چنین بوده است: «روزها به غیر روز جمعه از خانه خود به مرافعه دعاوی عبادا... قیام و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمود و طلاق شرعی در حضور او داده می‌شد و

ضبط مال ایتم و غائب اغلب اوقات با شیخ الاسلام بود و بعضی اوقات دانسته به قضات مرجوع می‌شد و اسناد و قبالات مردم نیز به مهر او می‌رسید (میرزا رفیعا، ۱۳۸۵، ص ۱۷۹). کمپفر، شیخ الاسلام و قاضی را دو مقام بعد از صدر معرفی کرده و وظائف ایشان را حل و فصل دعاوی مربوط به عقود، خرید و فروش و نکاح و طلاق ذکر می‌کند. به گفته کمپفر، شیخ الاسلام از طرف صدر و با تصویب پادشاه منصوب می‌شد (کمپفر، ۱۳۵۳، ص ۱۲۴). سانسون شیخ الاسلام را سومین شخصیت روحانی ایران دانسته و معتقد است وی بزرگ‌ترین صاحب منصب امور شرعی و مدنی است و به دعاوی بیوه‌زنان و یتیمان و صغاری که زیر نظر قیم اداره می‌شوند رسیدگی می‌کند، و همچنین اداره سایر امور شرعی نیز به عهده اوست (سانسون، ۱۳۴۶، ص ۴۱). در متن فرمانهایی که از سوی شاهان صفوی برای انتصاب شیخ الاسلامها صادر می‌شد نیز به وظائف و اختیارات این منصب اشاره شده است. به عنوان نمونه در فرمان شاه سلیمان راجع به برگزیدن سید تاج‌الدین الخادم الموسوی به سمت شیخ الاسلامی مشهد در سال ۱۰۷۹ قمری چنین آمده است «... شیخ الاسلامی مشهد مقدس معلی را [سفیر] سیادت و نجابت پناه سید تاج‌الدین الخادم الموسوی شفقت و مرحمت فرموده ارزانی داشتیم که به امر مزبور و لوازم آن از ترغیب و تحریض خلایق به طاعات و امر به معروف و نهی از منکرات و منع و زجر فسقه و فجره از نامشروعات و مأمور ساختن اغنیا که اخراج اخماس و زکوات اموال خود نموده، به مستحقین و مستحقات واصل نمایند. و تقسیم موارث و برکات و ایقاع عقود و مناکحات و رفع منازعات بین المسلمین و المسلمات به طریق مصالحات و ضبط اموال غیب و ایتم و سفها که به جمعی امین متدین که باعث فوت مال آن جماعت نبوده باشد بسپارد و سایر مایکون من هذا القبیل، قیام و اقدام نموده، و دقیقه‌ای از دقایق آن فروگذاشت ننماید...» (جهانپور، ۱۳۴۸، ص ۲۳۲-۲۳۴؛ برای متن فرمانهای دیگر نک: جعفریان، ۱۳۷۹، ص ۲۲۷-۲۳۵). علاوه بر مواردی که تاکنون به آنها اشاره شد، شیخ الاسلام به تدریس برای صاحب منصبان قضایی نیز اشتغال داشت. به گفته سانسون شیخ الاسلام روزهای چهارشنبه و شنبه به تمام قضات دادگستری و صاحب منصبان زیردستش درس می‌داد (سانسون، ۱۳۴۶، ص ۴۲). همچنین شیخ الاسلام به عنوان سر دفتر اسناد رسمی انجام وظیفه می‌کرد (فلور، ۱۳۸۱، ص ۱۲۵). در مواردی که دولت با معضل فقهی روبرو می‌شد، وظیفه شیخ الاسلام بود که به اتفاق سایر علمای برجسته برای پاسخگویی و ارائه طریقی برای ایجاد وحدت رویه قضائی اقدام کند. جعفریان به نمونه‌ای از این دست اشاره کرده است (جعفریان، ۱۳۷۹، ص ۲۲۶). گفتنی است با ایجاد منصب ملاباشی در اواخر دوره صفویان، منصب شیخ الاسلامی اهمیت پیشین خود را از دست داد (صفت‌گل، ۱۳۸۱، ص ۴۵۳).

۳- قاضی: نویسنده دستورالملوک در تشریح وظائف قاضی اصفهان چنین توضیح می‌دهد: «دستور آن بود که روزها به غیر از روزهای جمعه، در خانه خود به مرافعه دعاوی شرعی مردم

اشتغال داشت و اسناد و قبایلات را مهر می‌نمود و حکم شرعی آن را که می‌نوشت، حکام عرف اجرا می‌کردند و ضبط مال ایتام و غائب گاهی با قاضی و گاهی با شیخ‌الاسلام بود (میرزا رفیعا، ۱۳۸۵، ص ۱۷۹-۱۸۰). به گفته کمپفر، قاضی از نظر درجه بعد از شیخ‌الاسلام قرار داشت اما از نظر وظائف و تکالیف اداری در ردیف وی بود (کمپفر، ۱۳۵۳، ص ۱۲۴). وی به وظائف قاضی نیز اشاره کرده و می‌نویسد: نه تنها در پایتخت، بلکه در شهرهای دیگر اعمال قانون به دست قضات شرعی است. حتی در نواحی کوچکتر هم یک قاضی شرع حاضر است زیرا اسناد و قراردادهای حقوقی - مدنی، فرمان‌های شاه و تمام چیزهایی که در جامعه ایرانی ناگزیر باید به صورت مکتوب انجام پذیرد، فقط هنگامی صورت قانونی می‌یابد که به مهر قاضی شرع رسیده باشد (همان، ص ۵۹). همچنین ثبت واقعه ازدواج نیز از وظائف قاضی محسوب می‌شد (فلور، ۱۳۸۱، ص ۱۲۹).

۴- قاضی عسگر: منصب قاضی عسگر در ابتدای سلطنت صفوی، منصبی قضایی به شمار می‌رفت و صاحب این منصب به عنوان مشاور دیوان‌بیگی در امور شرع، انجام وظیفه می‌کرد. اما در اواخر سلطنت صفوی و احتمالاً از زمان شاه عباس اول وظیفه قاضی عسگر به مهرزدن حواله پرداخت حقوق سربازان منحصر شد (میرزا رفیعا، ۱۳۸۵، ص ۱۸۰؛ ساکت، ۱۳۸۲، ص ۳۴۷؛ مینورسکی، ۱۳۷۸، ص ۷۵-۷۶؛ فلور، ۱۳۸۱، ص ۱۳۷).

۵- داروغه: داروغه در دوران صفویه به عنوان رئیس پلیس زیرنظر دیوان‌بیگی کار می‌کرد و وظیفه داشت تا از کارهای ضد شرع، فحشا، روسپیگری، می‌گساری، قماربازی جلوگیری کرده، مجرمان، ولگردان، اوباش و باج‌گیران را تحت پیگرد قرار داده (ساکت، ۱۳۸۲، ص ۵۰۶) و آنها را به مجازات نقدی یا حبس محکوم کند (کمپفر، ۱۳۵۳، ص ۱۰۴). داروغه از نوعی صلاحیت قضایی برخوردار بود و در دعوایی که موضوع آنها کمتر از پنج یا ده دوازده تومان بود، حق رسیدگی داشت (میرزا رفیعا، ۱۳۸۵، ص ۲۵۰). اجرای احکام دیوان‌بیگی و محافظت از زندان نیز از وظائف داروغه بود (سانسون، ۱۳۴۶، ص ۲۰۹). عسس که میرش یا احداث نیز نامیده می‌شد از عاملان داروغه به حساب می‌آمد. عسس به طور شبانه‌روزی برای تعقیب و توقیف سارقان انجام وظیفه می‌کرد (میرزا رفیعا، ۱۳۸۵، ص ۲۷۹؛ کمپفر، ۱۳۵۳، ص ۱۰۴). مدت زمان تصدی منصب داروغگی دو سال بود و این مدت قابل تمدید نبود (لمبتون، ۱۳۸۱، ص ۱۵۵).

۶- کلانتر: کلانتر رسیدگی به دعاوی اصناف را در حیطه امور صنفی‌شان به عهده داشته است. اجرای مضامین ارقام (اسناد) و احکامی که اصناف در باب شغل خود، صادر می‌کردند نیز به عهده وی بود. علاوه بر این، کلانتر به عنوان وکیل مردم، شکایات ایشان را به شاه یا سایر مقامات ذی‌ربط انتقال می‌داد و برای رفع ظلم و ستم برایشان تلاش می‌کرد (میرزا رفیعا، ۱۳۸۵، ص ۲۴۰؛ میرزا سمیعا، ۱۳۷۸، ص ۴۷؛ لمبتون، ۱۳۸۰، ص ۳۰۸-۳۲۰).

۷- محتسب: در اوایل دوره صفویه در شهرهای بزرگ یک نفر محتسب وجود داشت (لبمتون، ۱۳۸۱، ص ۱۴۹) که حفظ نظم عمومی و رسیدگی به جرایم خلاف اخلاق و عفت عمومی را به عهده داشت. اما به مرور زمان مسائل مربوط به محتسب در صلاحیت شیخ الاسلام، قاضی، صدر قرار گرفت و نهایتاً صلاحیت وی به بازرسی و نظارت بر اوزان و قیمت‌ها محدود شد (فلور، ۱۳۸۱، ص ۸۵؛ کمپفر، ۱۳۵۳، ص ۱۰۶).

آئین دادرسی

بنا به گفته شاردن، اقامه دعوا محدود به زمان و مکان خاص نبود. ساختمان یا مجمعی خاص برای دادگستری وجود نداشت بلکه هر یک از قضات، محکمه ای جداگانه داشت که مراجعه به آن نیز تابع قواعدی خاص نبود. بلکه شاکی می‌توانست به انتخاب خود یکی از آنها را برای حل و فصل دعوا انتخاب کند (فریر، ۱۳۸۴، ص ۲۰۶). پس از اقامه دعوا، قاضی دستور می‌داد طرفین دعوا را در دادگاه حاضر کنند. در صورت عدم حضور طرفین، دادگاهها معمولاً حکم غیابی صادر نمی‌کردند (سانسون، ۱۳۴۶، ص ۲۲۰). طرفین دعوا به همراه شهود خود در محکمه حاضر می‌شدند و به اقامه دعوا و دفاع می‌پرداختند. هرگاه متهم یا خواننده دعوا از خود سلب مسؤولیت کرده و شاهی هم علیه او وجود نداشت، در این صورت محکمه وی را سوگند داده و در صورت سوگند خوردن وی حکم به برائت صادر می‌شد (فریر، ۱۳۸۴، ص ۱۸۳). اسناد رسمی (اسنادی که با تشریفات خاص نزد شیخ الاسلام به ثبت می‌رسید) در محاکم ارزش اثباتی داشت و به خصوص در دعاوی تجاری و مالی استفاده از اسناد معمول بود (فلور، ۱۳۸۱، ص ۱۲۵-۱۲۶). اقلیت‌های مذهبی مخیر بودند که دعاوی خود را در محاکم مسلمانان یا محاکم مذهبی خود حل و فصل کنند (رواندی، ۱۳۶۸، ص ۲۲۵). همیشه حل و فصل اختلافات به مراجع قضایی ختم نمی‌شد، بلکه در هر مجموعه‌ای اعم از خانواده، محله، شهرت، روستا، بزرگ آن مجموعه برای حل و فصل دعاوی اختیاراتی داشت. در نواحی قبیله‌ای، بزرگ قبیله نسبت به افراد تحت فرمان خود از اختیارات شبه قضایی برخوردار بود. این امتیاز برای صاحب منصبان خارجی نظیر سفرا، شاهزاده‌ها و میهمانان شاه نیز وجود داشت (فلور، ۱۳۸۱، ص ۱۶۹).

دل‌واله این امتیاز را چنین شرح می‌دهد. «من - پیتر و دل‌واله - میهمان شاه - حق دارم طبق نظر و روش خود و هر موقع صلاح بدانم مستخدمان خود را چه در خانه و چه در بیرون و اعم از اینکه مسیحی یا مسلمان یا دارای دین دیگری باشند، محاکمه و سیاست کنم و اگر یکی از ایشان مرتکب جرمی شود. هیچ یک از مأموران شاه به او کاری ندارند و فقط به من تذکری می‌دهند» (دل‌واله، ۱۳۸۴، ص ۵۱). در برخی قراردادهایی که بین دولت ایران و دول خارجی منعقد

می‌شد حق تعقیب و رسیدگی جزایی از دولت ایران سلب و به نوعی حق قضاوت کنسولی (کاپیتالاسیون) به خارجی‌ها داده می‌شد. به عنوان مثال در ماده ۱۴ قرارداد فیما بین دولت ایران و هلند که در سال ۱۰۳۳ منعقد شد، چنین آمده است: «اگر احدی از تجار هلندی العیاذبالله کسی را به قتل برساند یا نسبت به افراد ملل دیگر مرتکب جنایتی گردد، مقامات قضایی ایران او را محاکمه نخواهند کرد بلکه محاکمه و تنبیه او به سرپرست عمال هلندی سپرده خواهد شد تا طبق ضوابط و شرایط خود به آن مبادرت ورزند» (نویس، ۱۳۸۳، ص ۱۵۹-۱۶۳).

نتیجه

با استقرار حکومت صفوی، نظام قضایی ایران از نظر تئوریک، بر محور فقه امامیه استوار شد و در عمل فقها بخشی از مناصب قضایی را در اختیار گرفتند. این مهم اگرچه تحولی بزرگ در ساختار نظام قضایی ایران به شمار می‌رفت؛ اما سیاست قضایی صفویه که مهم‌ترین شاخصه آن تفکیک محاکم عرفی و شرعی بود چندان مجال اجرای عدالت بر مبنای فقه امامیه را فراهم نمی‌آورد. زیرا مناصب قضایی شرعی قدرت مستقل نداشتند و صرف نظر از آن که منصوب پادشاه بودند، اجرای احکامشان بوسیله محاکم عرفی صورت می‌گرفت و آراءشان نیز در محاکم عرفی قابل تجدیدنظر بود. حتی در اواخر دوره صفویه، دیوان‌بگی اغلب در مواردی که در حوزه صلاحیت صدر بود، مستقلاً حکم صادر می‌کرد (فلور، ۱۳۸۱، ص ۹۱). از سوی دیگر، قدرت نامحدود پادشاهان صفوی به آنان اجازه می‌داد تا احکام و فرامینی مخالف شرع صادر کنند (امین، ۱۳۸۲، ص ۳۳۷).

منابع و مآخذ

الف- فارسی

۱. آخوندی، محمود، (۱۳۷۴)، آئین دادرسی کیفری، چاپ نهم، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲. امین، سیدحسین، (۱۳۸۲)، تاریخ حقوق ایران، چاپ اول، تهران: انتشارات دایره المعارف ایران‌شناسی.
۳. پاکتیچی، احمد، (۱۳۸۰)، قانون و حقوق در ایران دوره اسلامی، تهران: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، جلد دهم.
۴. جبار گلباغی ماسوله، سیدعلی، (۱۳۷۸)، درآمدی بر عرف، چاپ اول، تهران: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۵. جعفریان، رسول، (۱۳۷۹)، صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، قم: انتشارات پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
۶. جناتی، محمد ابراهیم، (۱۳۷۴)، ادوار فقه و کیفیت بیان آن، تهران: انتشارات کیهان.
۷. جهان‌پور، فرهنگ، (۱۳۴۸)، فرامین پادشاهان صفوی در موزه بریتانیا، مجله بررسی‌های تاریخی، ش ۴. سال چهارم، شماره مسلسل، ۲۲، مهر و آبان.
۸. حجاریان، سعید، (۱۳۸۰)، از شاهد قدسی تا شاهد بازاری، تهران: انتشارات طرح نو.

۹. دانش‌پژوه، محمدتقی، (۱۳۵۱)، آئین شاه تهماسب، مجله بررسی‌های تاریخی، ش ۱، سال هفتم، ش مسلسل ۳۸، صص ۱۲۱-۱۳۸.
۱۰. دل‌آواله، پیثرو، (۱۳۸۴)، سفرنامه (قسمت مربوط به ایران)، ترجمه، شرح، حواشی از شعاع‌الدین شفا، تهران: شرکت چاپ و انتشارات علمی فرهنگی، چاپ چهارم.
۱۱. راوندی، مرتضی، (۱۳۳۸)، سیر قانون و دادگستری در ایران، بابل: نشر چشمه.
۱۲. رهبرون، میثائیل، (۱۳۸۳)، نظام ایالات در دوره صفویه، مترجم کیکاووس جهاننداری، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۳. زرننگ، محمد، (۱۳۸۱)، تحول نظام قضایی ایران از مشروطه تا سقوط رضاشاه، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۱۴. سانسون، (۱۳۴۶)، سفرنامه، ترجمه تقی تفضلی، تهران: ابن‌سینا.
۱۵. ساکت، محمدحسین، (۱۳۸۲)، دادرسی در حقوق اسلامی، تهران: چاپ اول نشر میزان.
۱۶. سمسار، محمدحسین، (۱۳۴۷)، فرمان‌نویسی در دوره صفویه، مجله بررسی‌های تاریخی، ش ۳، سال اول.
۱۷. سیوری، راجر، (۱۳۸۴)، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: انتشارات سحر، چاپ سیزدهم.
۱۸. سیوری، راجر، (۱۳۸۲)، تحقیقاتی در تاریخ ایران عصر صفوی، مجموعه مقالات، ترجمه عباسعلی غفاری‌فرد و محمد باقر آرام، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ اول.
۱۹. صالح، علی پاشا، (۱۳۸۳)، سرگذشت قانون، مباحثی از تاریخ حقوق، دورنمایی از روزگاران پیشین تا امروز، تهران: انتشارات دانشگاه تهران چاپ دوم.
۲۰. صفت‌گل، منصور، (۱۳۸۱)، ساخت نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی، تهران: خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول.
۲۱. فریر، رانددیلو، (۱۳۸۴)، برگزیده و شرح سفرنامه شارون، ترجمه حسن هژیریان، حسن اسدی، تهران: نشر فرزانه روز، تهران، چاپ اول.
۲۲. فلور، ویلم، (۱۳۸۱)، نظام قضایی عصر صفوی، ترجمه حسن زندیه، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، چاپ اول.
۲۳. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۷۸)، مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظم حقوقی ایران، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ بیست و ششم.
۲۴. کمپفر، انگلبرت، (۱۳۵۳)، در دربار شاهنشاهی ایران، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی.
۲۵. لمبتون، آن. ک. س.، (۱۳۸۱)، سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، ترجمه یعقوب آژند، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم.
۲۶. لمبتون، سیوری و ... صفویان، (۱۳۸۰)، ترجمه و تدوین، یعقوب آژند، تهران: انتشارات مولی، چاپ اول.
۲۷. محقق داماد، سیدمصطفی، (۱۳۷۹)، حقوق قراردادها در فقه امامیه، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، چاپ اول.
۲۸. همو، قواعد فقه (۳)، (۱۳۷۷)، بخش قضایی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول.
۲۹. محیط طباطبائی، سیدمحمد، (۱۳۵۱)، دادگستری در ایران، از صدر اسلام تا آغاز مشروطیت، بی‌جا.
۳۰. مدرسی طباطبائی، حسین، (۱۳۵۳)، مثال‌های صدور، قم: چاپ حکمت.
۳۱. میراحمدی، مریم، (۱۳۶۳)، دین و مذهب در عصر صفوی، تهران: چاپخانه سپهر، چاپ اول.
۳۲. میرزا رفیعا، محمد رفیع، (۱۳۸۵)، دستورالملوک به کوشش و تصحیح محمد اسماعیل مارچینوسفکی، ترجمه علی کردآبادی، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت خارجه، چاپ اول.
۳۳. میرزا سمیعا، محمد سمیع، (۱۳۷۸)، تذکره الملوک، به کوشش محمد دبیرستانی، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: امیرکبیر، چاپ سوم.

۳۴. مینورسکی، (۱۳۷۸). سازمان اداری حکومت صفویان یا تعلیقات مینورسکی بر تذکره الملوک، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم.
۳۵. نوائی، عبدالحسین، (۱۳۸۳)، روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه، تهران: انتشارات سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت)، چاپ دوم.
۳۶. هیتس، والتر، (۱۳۸۱)، شاه اسماعیل دوم صفوی، مترجم کیکاوس جهانداری، تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی، چاپ دوم.

ب- خارجی

- 1-Abisaab, Rula-jurdi, 2004 **Converting Persia**, Religion and Power in the Safavid Empire, Pub. I. B. Tauris Coltd.,

Bibliography

- 1-Abisaab, Rulajurdi, , 2004 **Converting Persia, Religion and Power in The safavid Empire**, Pub. I. B. Tauris 7 Coltd.
- 2-Akhundi, ahmud, 1374 **Aeen dadrasi keyhari**, Tehran: Pub vezarate Farhang wa ershade eslami.
- 3-Amin, Seyyed Hassan, 1382, **Tarikhe Hogouge Iran**, Pub Daeruto Al-Maārefe Irān shenāsi, Tehran, , First Pub.
- 4-Danesh pajouh, Mohammad taghi, 1351, **Ayin shah tahmasb**, majalleye barrasihaye tarikhi, Vol 1, Year 7, pp 121-138.
- 5-Dellavale, Pietro, 1381, **Safarnameye Pietro Dellavale (part relate to Iran)**, Translated by Shoa'e Al – Din Shafa, Tehran: Pub Elmy wa Farhangi.
- 6-Ferrier, Ronald.W, 1384 **bargozide va Sharhe safarnameye Shardon**, translated by Hasane Hajirian and Hasan Asadi, 1381 Pub Farzan rooz, Tehran, First editition.
- 7-Floor, Willem, **Nezame qazaie āsre sahabi**, Translator: assan Zandieh, Pajuhe shkadeye hoze wa Daneshgahe, Tehran,.
- 8-Hejjarian, Saeed, 1380, **Az Shahede godsī tashahede bazari**, Pub Tarhe now, Tehran, First Pub.
- 9-Jabbār Goilaqi Māsule, Seyyid Ali, **Darāmadi bar U'rf**, gom: Daftare tablighate eslami hozeye elmiye Qom, Center of Pub,.
- 10-Jāfarian, Rassul, 1379, **Safavie dar ārseye dan**, farhang wa siyosat, pub pajuheshkadeye howze wa Daneshgah gom,.
- 11-Jahan Pour, Farhang, 1384, **faramine Padeshane safavi dar mozeye britania**, majalleye barrasihay tarikhi, Vol 4. Year 4.
- 12-Jannati, Mohammad Ebrahim, 1374, **Advare Feqh wa Keyfiate bayune an**, Pub Keyhan, First Pub.
- 13-Katouzian, Naser, 1378, **Mogaddameye elme hogoug wa Motale dar Nazme hogougie Iran**, sherkate sahamie enteshar, Tehran, , 26 Pub.
- 14-Lambton, An.K.S, 1381, **Seivi dar tarikhe Iran baād az islam**, Translator yagoub Ajand, Pub Amirkabir, Tehran, Second Pub.
- 15-Lambton, Ann Katharine Swynford, savory, ..., 1380, **Safavian** translated by yaaghoobe Ajand, Pub. Moula, Tehran, First editition.
- 16-Minorskii, 1378, **sazmane edarie hokomate safaviān ya tailgate minorskii bar Tazkerato Al-Molouk**, translator Masoud Rajabnia, Pub Amir Kabir, Tehran, Tnird pub.
- 17-Miraahmadi, maryam, 1363, **Din wa Mazhab dar asre safavi**, chup Khaneye sepehr, Tehran, First Pub.
- 18-Mirza raffā, Mohammad affia, 1385, **Dasturo AL–Moluke Mirzarafiā**, By Marchinkowski Muhammad Ismail, Translator Ali Kordābādi, pub vezarate omur Khareje, Tehran, First Pub.
- 19-Mirza samiā, Mohammad samiā, 1378 **Tazkerat Al–Moluk** By Mohammad dabir siaqi, Transtator Masoude Rajania, 1368, Pub Amirkabir, Tehran Third Pub.
- 20-Modarresi Tabatabai, Hosein, 1353, **mesalhaye sodoor** Pub hekmat, gom,.
- 21-Mohaggeg Dāmād, Seyyeid mostafā, 1379, **Hogoug garardadha dar fegh emamieh**, Sazmane motalee wa tadviane kotobe uloume ensani duneshgaha (Samt), Tehran, First Pub.

- 22-Mohuqqeq Dāmād, Seyyid Mostafā, 1377, **gavaede feqh (3) (Judicial Part)**, Pub Vezarate Farhang wa ershade eslami, Fir,t Pub.
- 23-Mojtahed Shabestari, Mohammad, 1373, **Hermentatik (Ketar wa Sonnat)**, Pub ghiam, Entesharate Tarhe now.
- 24-Navāee, Abde Al-Hossain, 1383, **Ravabete siasi wa egtesādie Iran dar doreye safavie**, Pub Sazman Motale wa tadvine Kotobe ulome ensani (Samt), Tehran, Second Pub.
- 25-Pakeatchi, Ahmad,1380, **gānoon wa Hogug dar Iran doreye eslami**, The great Islamic encyclopaedia, Vol 10, Editor – in – chief Kazem Mousavi Bojnurdi.
- 26-Ravandi, Morteza, 1368, **Seir ghanon va dadgostari dar iran**, Pub cheshme, babol.
- 27-Rohrbortn, Michael, 1383, **Nezame Eyalat dar doreye safavie**, Translator Kaykavous Jahandari, Pub Elmi wa Farhangi, Tehran, Third Pub.
- 28-Saket, Mahmmad Hossain, **Dadrasi dar Hogouge eslami**, Pub Mizān, Tehran, 1382, First Pub.
- 29-Saleh, Ali Pasha, 1383, **The Story of Law; Short Sketches of Legal History ...**, Tehran: Tehran University, Moaseseye entesharat wa chap, Second Pub.
- 30-Sanson, N, 1346, **Safarname** translated by taghi tafazoli, Pub, Ibnesina, Tehran.
- 31-Savory, Rojer, **Iran asre Safavi**, Translator. Kambiz Azizi, Pub Sahar, 1384, Tehran, 13 Pub.
- 32-Savory, Rojer, , 1382, **Tahgigati dar tarikhe Irane asre safavi**, Majmoue magālta, translator AbasAli gaharifard wa mohammad bagher Arām, Pub Amir Kabir, Tehran First Pub.
- 33-Sefatgol, Mansour, 1381, **Sakhte nahad wa audishe dini dar Iran āsre safavi**, Khadamate farhangie rasā first Pub.
- 34-Semsar, mohammad hasan,1347, **Farmannerisi dar doreye safavieh** mahalleye barrasihay tarikhi, Vol 3, Year 3.
- 35-Tabātabāee, Mohit, Seyyid Mohammad, 1351, **Dadgostari dar Iran, Az sadre eslam ta āgaze mashrouiat**, No Place.
- 36-Walter, Hinz, 1381, **Shah Esmail Dovome Safavi**, Translator Keykavoos Jahandari, Pub Elmi Farhangi, Tehran, Second Pub.
- 37-Zerang, Mohammad, 1381, **Tahavole Nazme gazaie Iran as Mashrote ta sogoute Reza shah**, Pub Markaze Asnade engelabe eslami, Tehran, First Pub.

Archive of SID